

ماجرای ازدواج فرزندان حضرت آدم (ع) و قتل هابیل

دو پسر آدم و ازدواج آنها

حضرت آدم - علیه السلام - و حوّا - علیها السلام - وقتی که در زمین قرار گرفتند، خداوند اراده کرد که نسل آنها را پدید آورد و در سراسر زمین گسترش گرداند.

پس از مدتی حضرت حوّا باردار شد و در اولین وضع حمل، از او دو فرزند دو قلو، یکی دختر و دیگری پسر به دنیا قایل» و نام دختر را «اقلیما» گذاشتند. مدتی بعد که حضرت حوّا بار دیگر وضع حمل نمود، باز «آمدند. نام پسر را دو قلو به دنیا آورد که مانند گذشته یکی از آنها پسر بود و دیگری دختر. نام پسر را «هابیل» و نام دختر را «لیوذا» گذاشتند.

فرزندان بزرگ شدند تا به حد رشد و بلوغ رسیدند، برای تأمین معاش، قایل شغل کشاورزی را انتخاب کرد، و هابیل به دامداری مشغول شد. وقتی که آنها به سن ازدواج رسیدند (طبق گفته بعضی:) خداوند به آدم - علیه السلام - وحی کرد (1). که قایل با لیوذا هم قلوای هابیل ازدواج کند، و هابیل با اقلیما هم قلوای قایل ازدواج نماید حضرت آدم فرمان خدا را به فرزندانش ابلاغ کرد، ولی هواپرستی باعث شد که قایل از انجام این فرمان سرپیچی کند، لیوذا» بود، حرص و حسد آن چنان قایل را گرفتار کرده بود که به پدرش تهمت زد «زیرا «اقلیما» هم قلویش زیباتر از (2)» و با تندى گفت: «خداوند چنین فرمانی نداده است، بلکه این تو هستی که چنین انتخاب کرده‌ای؟

دو قربانی فرزندان آدم - علیه السلام -

حضرت آدم - علیه السلام - برای این که به فرزندانش ثابت کند که فرمان ازدواج از طرف خدا است، به هابیل و قایل فرمود: «هر کدام چیزی را در راه خدا قربانی کنید، اگر قربانی هر يك از شما قبول شد، او به آن چه میل دارد سزاوارتر و راستگوتر است.» (نشانه قبول شدن قربانی در آن عصر به این بود که صاعقه‌ای از آسمان بیاید و آن را (بسوزاند).

فرزندان این پیشنهاد را پذیرفتند. هابیل که گوسفند چران و دامدار بود، از بهترین گوسفندانش یکی را که چاق و شیرده بود برگزید، ولی قایل که کشاورز بود، از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ای ناچیز برداشت. سپس هر دو بالای کوه رفتند و قربانی‌های خود را بر بالای کوه نهادند، طولی نکشید صاعقه‌ای از آسمان آمد و گوسفند را سوزانید، ولی خوشه زراعت باقی ماند. به این ترتیب قربانی هابیل پذیرفته شد، و روشن گردید که هابیل مطیع فرمان خدا است، ولی قایل از (3) فرمان خدا سرپیچی می‌کند.

به گفته بعضی از مفسران، قبولی عمل هابیل و رد شدن عمل قایل، از طریق وحی به آدم - علیه السلام - ابلاغ شد، و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مرد باصفا و فداکار در راه خدا بود، ولی قایل مردی تاریک دل و حسود بود، چنان که گفتار آنها در قرآن (سوره مائده، آیه ۲۷) آمده بیانگر این مطلب است، آن جا که می‌فرماید: « هنگامی که هر کدام از فرزندان آدم، کاری برای تقرب به خدا انجام دادند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. آن برادری که قربانیش پذیرفته نشد به برادر دیگر گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت». برادر دیگر جواب داد: «من چه گناهی دارم زیرا خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد

نیز مطابق بعضی از روایات از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که علت حسادت قایل نسبت به هابیل، و سپس کشتن او این بود که حضرت آدم - علیه السلام - هابیل را وصی خود نمود، قایل حسادت ورزید و هابیل را کشت، خداوند پسر دیگری به نام هبه الله به آدم - علیه السلام - عنایت کرد، آدم به طور محرمانه او را وصی خود قرار داد و به او سفارش کرد که وصی بودنش را آشکار نکند، که اگر آشکار کند قایل او را خواهد کشت... قایل بعدها متوجه شد و (4) هبه الله را تهدیدی کرد که اگر چیزی از علم وصایتش را آشکار کند، او را نیز خواهد کشت

کشته شدن هابیل و دفن او

حسادت قابیل از يك سو و پذیرفته نشدن قربانیش از سوی دیگر، کینه او را به جوش آورد، نفس سرکش بر او چیره شد، «به طوری که آشکارا به قابیل گفت: «تو را خواهم کشت

آری وقتی حرص، طمع، خودخواهی و حسادت، بر انسان چیره گردد، حتی رشته رحم و مهر برادری را می‌بُرد، و خشم و غضب را جایگزین آن می‌گرداند

هابیل که از صفای باطن برخوردار بود و به خدای بزرگ ایمان داشت، برادر را نصیحت کرد و او را از این کار زشت برحذر داشت و به او گفت: خداوند عمل پرهیزکاران را می‌پذیرد، تو نیز پرهیزکار باش تا خداوند عملت را بپذیرد، ولی این را بدان که اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به کشتن تو نمی‌زنم، زیرا از پروردگار جهان می‌ترسم، اگر چنین کنی بار گناه من و خودت بر دوش تو خواهد آمد و از دوزخیان خواهی شد که جزای ستمگران همین است

نصایح و هشدارهای هابیل در روح پلید قابیل اثر نکرد، و نفس سرکش او سرکش‌تر شد و تصمیم گرفت که برادرش را لذا به دنبال فرصت می‌گشت تا به دور از پدر و مادر، به چنان جنایت هولناکی دست بزند (5) بکشد

کرد و به او می‌گفت: «قربانی هابیل پذیرفته شد، ولی قربانی تو پذیرفته نشد، اگر هابیل را شیطان، قابیل را وسوسه می‌زند بگذاری، دارای فرزندی می‌شود، آنگاه آنها بر فرزندان تو افتخار می‌کنند که قربانی پدر ما پذیرفته شد، ولی (6) «قربانی پدر شما پذیرفته نشد

این وسوسه هم چنان ادامه داشت تا این که فرصتی به دست آمد. حضرت آدم - علیه السلام - برای زیارت کعبه به مکه رفته بود، قابیل در غیاب پدر، نزد هابیل آمد و به او پرخاش کرد و با تندگی گفت: «قربانی تو قبول شد ولی قربانی من مردود گردید، آیا می‌خواهی خواهر زیبایی مرا همسر خود سازی، و خواهر نازیبای تو را من به همسری بپذیرم؟! نه «هرگز

(7) «هابیل پاسخ او را داد و او را اندرز نمود که: «دست از سرکشی و طغیان بردار شیطان به او چنین القاء کرد: «سرش را در کشمکش این دو برادر شدید شد. قابیل نمی‌دانست که چگونه هابیل را بکشد

(8) «میان دو سنگ بگذار، سپس با آن دو سنگ سر او را بشکن مطابق بعضی از روایات، ابلیس به صورت پرنده‌ای در آمد و پرنده دیگری را گرفت و سرش را در میان دو سنگ نهاد و فشار داد و با آن دو سنگ سر آن پرنده را شکست و در نتیجه آن را کشت. قابیل همین روش را از ابلیس برای

(9) کشتن برادرش آموخت و با همین ترتیب، برادرش هابیل را مظلومانه به شهادت رسانید قابیل جسد هابیل را در بیابان افکند. او سرگردان بود و نمی‌دانست که: از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که فرمود

چیزی نگذشت که دید درندگان (آن جسد را چه کند (زیرا قبلاً ندیده بود که انسانها را پس از مرگ به خاک می‌سپارند بیابان به سوی جسد هابیل روی آوردند، قابیل (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر

خود، مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پندگان، اطراف او را گرفته بودند و منتظر بودند که او چه وقت جسد را به خاک می‌افکند تا به آن حمله‌ور شوند. خداوند زاعی را به آنجا فرستاد. آن زاغ زمین را کند و طعمه خود را در میان خاک

تا به این ترتیب به قابیل نشان دهد که چگونه جسد برادرش را به خاک بسپارد (10) پنهان نمود در این هنگام قابیل از غفلت قابیل نیز به همان ترتیب زمین را گود کرد و جسد برادرش هابیل را در میان آن دفن نمود

و بی‌خبری خود ناراحت شد و فریاد برآورد: «ای وای بر من! آیا من باید از این زاغ هم ناتوانتر باشم، و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم؟»

(11) مائده، (ای وای بر من! آیا من باید از این زاغ هم ناتوانتر باشم، و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم؟» (۳۱)

این نیز از عنایات الهی بود که زاغ را فرستاد تا روش دفن را به قابیل بیاموزد و جسد پاک هابیل، آن شهید راه خدا، طعمه درندگان نشود. ضمناً سرزندی برای قابیل باشد که بر اثر جهل و خوی زشت، از زاغ هم پست‌تر و نادانتر است و

همین نادانی و خوی زشت، او را به جنایت قتل نفس واداشته است

اندوه شدید آدم - علیه السلام - و دلداری خداوند

«قابیل جنایتکار پس از دفن جسد برادرش، نزد پدر آمد. آدم - علیه السلام - پرسید: «هابیل کجاست؟» قابیل گفت: «من چه می‌دانم، مگر مرا نگهبان او نموده بودی که سراغش را از من می‌گیری؟»

آدم - علیه السلام - که از فراق هابیل، سخت ناراحت بود، برخواست و سر به بیابانها نهاد تا او را پیدا کند. هم چنان تا این که دریافت که او به دست قابیل کشته شده است. با ناراحتی گفت: «لعنت بر سرگردان می‌گشت اما چیزی نیافت

(12) «آن زمینی که خون هابیل را پذیرفت از آن پس آدم - علیه السلام - از فراق نور دیده و بهترین پسرش، شب و روز گریه می‌کرد و این حالت تا چهل شبانه

(13) روز ادامه یافت

آدم - علیه السلام - در جستجویی دیگر، قتلگاه هابیل را پیدا کرد و طوفانی از غم در قلبش پدیدار شد. آن زمین را که خون به ناحق ریخته پسرش را پذیرفته، لعنت نمود و نیز قابیل را لعنت کرد. از آسمان ندایی خطاب به قابیل آمد که ... لعنت بر تو باد که برادرت را کشتی حضرت آدم - علیه السلام - بسیار غمگین به نظر می‌رسید، و آه و ناله‌اش از فراق پسر عزیزش بلند بود. شکایتش را به درگاه خدا برد. و از او خواست که یاریش کند و با الطاف مخصوص خویش، او را از اندوه جانکاه نجات دهد آرام باش، به جای هابیل، پسری را به تو عطا «: خداوند مهربان به آدم - علیه السلام - وحی کرد و به او بشارت داد که کنم که جانشین او گردد.

- از ظاهر بعضی از آیات قرآن مانند آیه يك سوره نساء: «... وَ بَيَّنَّا مِنْهُمَا رَجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً» استفاده (1).
- می‌شود که در ازدواج فرزندان آدم، شخص ثالثی در کار نبوده است و ضرورت اجتماعی چنین اقتضا داشت، ولی روایات و گفتار مفسران در این باره گوناگون است، و در بعضی از روایات، ازدواج خواهر و برادر فرزندان آدم - علیه السلام - تکذیب شده است (چنان که در تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۱۰؛ و بحار، ج ۱۱، ص ۲۲۶، ذکر شده) به نظر می‌رسد بهترین قول این است که: قابیل و هابیل با دو دختر که از بازماندگان اند، زیرا طبق بعضی از روایات، آدم - علیه السلام - اولین نسل‌های در حال انقراض قبل بودند، ازدواج نموده انسان روی زمین نیست
 - مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۳. (2).
 - مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۳. (3).
 - اقتباس از بحار، ج ۱۱، ص ۲۴۰. (4).
 - مانده، ۲۷ تا ۳۰. (5).
 - تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۱۲. (6).
 - مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۳. (7).
- طبق بعضی از روایات، هابیل در خواب بود، قابیل با کمال ناجوانمردی به او حمله کرد و او را کشت. (8). ((تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۲۱۳۳ بحار، ج ۱۱، ص ۲۳۰؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۴. (9).
 - مانده، ۳۱. (10).
 - مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۵؛ زاغ دارای پرهای سیاه است و به کلاغ شباهت دارد. (11).
 - (این زمین، در ناحیه جنوب مسجد جامع بصره قرار گرفته است. (بحار، ج ۱ پ ۱، ص ۲۲۸. (12).
 - تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۱۲. (13).

منبع اصلی: